

زندگینامه شاهنشاه آریامهر

محمد رضا پهلوی در ۲۶ اکتبر ۱۹۱۹ میلادی در خانه شخصی پدری، در محله بزرگ سنگلج نزدیک میدان حسن آباد امروزی در تهران دیده به جهان هستی گشود. پدرش میرپنج رضا خان و مادرش، نیمی‌تاج آیروملو نام داشت. در آن زمان کسی نمیدانست که این نوزاد در آینده، شاهنشاه بزرگ ایران زمین خواهد شد.

در ۱۵ دسامبر ۱۹۲۵ میلادی، مجلس موسسان احمد شاه قاجار را از سلطنت خلع میکند و به خواست مردم ایران، مجلس موسسان سلسله پهلوی را بجای قاجاریه مینشانند و پدر محمد رضا پهلوی، با نام «رضا شاه پهلوی»، شاهنشاه ایران میشود. دو روز بعد، ۱۷ دسامبر ۱۹۲۵، بنا بر فرمان همایونی، محمد رضا شش ساله، به مقام ولایت عهد منصوب و همزمان وارد مدرسه نظام میشود.

ولیعهد، در تابستان ۱۹۳۱، دوران دبستان را به پایان میرساند و ۷ سپتامبر همان سال، برای ادامه تحصیل همراه با دوست نزدیکش حسین فردوست و به سرپرستی دکتر مودب نفیسی با کشتی از بندر پهلوی رهسپار اروپا شده و در سویس به مدرسه «روزه» میروند. اقامت در سویس بسیار بر روحیه ملایم و حساس او تأثیر مثبت میگذارد و او همزمان در کنار برنامه های آموزشی و دروس دبیرستان با انواع مختلف ورزشها آشنا میشود، یکی از علاقمندیهای ولیعهد، فوتبال است.

۱۱ ماه مه ۱۹۳۶ میلادی، ولیعهد در پایان دوره دبیرستان از سویس به ایران بازمیگردد. او از اقامتش در سویس بسیار راضی بود. وی با قواعد دموکراسی نیز در آنجا آشنا شده است.

۳ اکتبر همان سال، او وارد دانشکده افسری میشود و به آموختن فنون و آموزشهای نظامی می پردازد و در ۱۲ ماه اکتبر، برای نخستین بار با چتر نجات از هواپیما میپرد.

۳۱ دسامبر همان سال، ولیعهد با دانشجویان دانشکده حقوق سخن میگوید، در سخنان وی رگه های انسان گرایی موج میزند و بر عدالت بعنوان نخستین اصل پایداری کشور پای میفشارد.

۲۶ ماه مه ۱۹۳۸ میلادی، همزمان که ولیعهد فقط ۱۸ سال داشت، با شاهزاده فوزیه نامزد میکند و سپس هیأتی به قاهره می‌رود تا مقدمات عروسی را با شاهزاده مصری فراهم کند.

۴ ماه بعد، ۲۲ سپتامبر، ولیعهد با درجه ستوان دومی از دانشکده افسری فارغ التحصیل میشود و شش روز بعد، دانشنامه خود را از دست پدرش دریافت میکند.

۱۵ مارس ۱۹۳۹، ولیعهد ایران با شاهزاده فوزیه در کاخ عابدین که در قاهره قرار دارد، ازدواج میکنند و در ۲۴ اکتبر ۱۹۴۰ میلادی، نخستین فرزند و دختر ولیعهد، بنام شهناز، دنیا میآید.

دو کشور انگلستان و شوروی، در تاریخ ۲۴ اوت ۱۹۴۱، ناجوانمردانه و بدون هشدار قبلی و به بهانه واهی و در بحبوحه جنگ جهانی دوم به ایران هجوم آورده و سرزمین ما را اشغال کردند. چند روز بعد، در تاریخ ۱۶ سپتامبر ۱۹۴۱، رضا شاه بزرگ بناچار و به زور قوای اشغالگر از پادشاهی و به سود ولیعهد استعفا دادند و رهسپار تبعید اجباری و ناخواسته شدند.

انگلیسیها که همواره دشمن ایران و ایرانی و بویژه رضا شاه بزرگ و سلسله پهلوی بودند، با این اندیشه که يك بازمانده قاجار را که در لندن زندگی میکند و آشنا به زبان فارسی هم نیست و دست نشانده آنها هم است بر تخت بنشانند، شروع به اقدامات و توطئه هایی کردند، ولی نخست وزیر میهنپرست آن زمان، محمد علی فروغی، با شجاعت کامل، خوشرویی و لبخند، ۲۴ ساعت مهلت میگیرد و از این فرصت برای اجلاس فوق العاده مجلس استفاده میکند و ولیعهد را در میان ابراز احساسات مردم و نمایندگان به مجلس میبرد و در تاریخ ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۱، ساعت چهار و نیم بعد از ظهر، محمد رضا پهلوی در برابر مجلس سوگند پادشاهی را یاد میکند. ۳ روز بعد، شاهنشاه جوان ایران، بتمام زندانیان اعم از سیاسی و غیر آن عفو میدهد.

شاهنشاه جوان در بدو پادشاهی با مشکلات بسیاری مواجه شد. دوری از پدر و مشکلاتی که انگلیسها برای رضا شاه بزرگ درست کرده بودند و مشکلات درونمرزی از سوی دیگر. راهزنان در خراسان به غارت و چپاول مشغولند. در رضاییه، دزفول و سبزوار، شورش بر راه است و نیروهای شوروی از تحریک دست بردار نیستند. کشور تکه تکه شده و هرچ و مرچ بر آن حکمفرماست. همه چیز بهم خورده است، همه چیز را باید دوباره ساخت و همه کار را باید از نوع شروع کرد.

انگار دشواریها کم نبود که ناگهان متفکین در تاریخ ۱۲ ژوئن، ذخایر غلات را در اختیار میگیرند.

کمبود در همه جا مشهود است. وضع زندگی و بهداشت بسیار بد است و تیفوس در همه جا پیداد میکند.

از آنجایی که شاهنشاه جوان بسیار دموکرات و انسان دوست بودند، اجازه فعالیت را به تمام گروه ها داده اند. حزب توده که وابسته به شوروی است، بسیار فعال میباشد، فراکسیونهای بسیاری وجود دارد، حزب زنان که خواهان الغای حجاب هستند و خواستار تغییر قوانین مدارس، ازدواج و طلاق هستند، بسیار فعال میباشند.

سیمرغ در پرواز آرام خود شاه را با خود میبرد، اعلیحضرت رضا شاه بزرگ روز ۲۶ ژوئیه ۱۹۴۴ در شهر ژوهانسبورگ در افریقای جنوبی به ابدیت تاریخ ایران میپیوندند و در ۲۸ اکتبر همان سال جسد ایشان در مسجد الرفاعی قاهره در مصر برای بازگرداندن به میهن به امانت گذاشته میشود.

در سال ۱۹۴۵ میلادی ایران دچار یکی از بزرگترین بحرانهای تاریخ حیات خود میشود. حزب دموکرات کردستان برهبری قاضی محمد که از شوروی حمایت میشود، خواهان تجزیه کردستان هست. در آذربایجان نیز، فرقه دموکرات آذربایجان برهبری پیشه وری، با کمک همه جانبه شوروی، تبریز را به کنترل خویش در آورده است، آنها هم خواستار تجزیه این استان بزرگ و زرخیز هستند. این بحران بهنگامی که انگلستان در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۴۵، ایران را ترك میکند و شوروی حاضر به خروج نمیشود و خیمتر میشود. شوروی بشدت از پیشه وری و قاضی محمد پشتیبانی میکند.

آرتش سرخ بناچار و تحت فشار ایران، دول و سازمانهای بین المللی از ۶ ماه مه، ایران را تخلیه میکند و فرقه دموکرات اعلام خودمختاری آذربایجان را میکند.

شاهنشاه در ۶ دسامبر ۱۹۴۶ به منظور بدست گرفتن اختیار آذربایجان و بازگرداندن آن به آغوش مام وطن به آرتش شاهنشاهی دستور پیشروی میدهد و روز ۱۲ دسامبر نیروهای دلیر ایران وارد تبریز شده و آذربایجان آزاد میشود.

در ماه ژوئیه و اوت سال ۱۹۴۸، شاهنشاه ایران مسافرت رسمی خود را به اروپا آغاز کرد و از اکثر کشورهای اروپایی دیدار کرد. سه ماه بعد از این سفر، در تاریخ ۱۸ نوامبر ۱۹۴۸، شاهنشاه از شاهزاده فوزیه جدا میشود.

۴ فوریه ۱۹۴۹ در جشن سالگرد تاسیس دانشگاه تهران، ناصر میرفخرایی در نقش یک خبرنگار، بهنگام ورود اعلیحضرت، با هفت تیری که در دوربین خود مخفی کرده بود به شاهنشاه شلیک میکند. سه تیر به کلاه شاهنشاه میخورد، چهارمی از گونه اعلیحضرت عبور میکند و از لب بالا خارج میشود. میرفخرایی به اعلیحضرت نزدیک میشود و پنجمین تیر را شلیک میکند که به استخوان کتف اثبات میکند، او در صدد شلیک تیر ششم بود که گلوله در هفت تیر گیر میکند و او بهنگام فرار، از سوی گاردهای شاهنشاه کشته میشود. شاهنشاه به بیمارستان برده میشوند و جان سالم از این سوء قصد بدر میبرند.

به فرمان شاهنشاه و با هدف نیکوکاری و کمک به دانش آموزان و اعطای بورس تحصیلی در خارج، «بنیاد پهلوی» در ۲۲ فوریه ۱۹۵۰ تشکیل میشود.

در تاریخ ۱۱ اکتبر ۱۹۵۰، شاهنشاه با ثریا اسفندیاری نامزد میکنند و چهار ماه بعد در ۱۲ فوریه آیین ازدواج در کاخ سلطنتی برپا میشود.

در تاریخ ۱۷ مارس ۱۹۵۱ میلادی، به امر شاهنشاه، املاک سلطنتی را که در اطراف پایتخت است به فروش میرسد و فقط کشاورزان آن زمینها، حق خرید آنها را دارند. آرمان شاهنشاه این است که فتوالیسم را از بین ببرد. یکی از مخالفین این عملکرد، محمد مصدق است که اعتقاد دارد شاهنشاه باید زمینها را به دولت بدهد و نه کشاورزان. همین مصدق، در تاریخ ۲۹ آوریل ۱۹۵۱ به دستور شاهنشاه، منصوب به نخست وزیر میشود.

همزمان که شاهنشاه ایران به ایجاد یکسری اصلاحات مهم و اساسی پرداخته است، یکی از مهمترین مسایل در تاریخ ایران بوجود میاید که مسئله ملی شدن نفت است. با رهبری شاهنشاه ایران، مجلس، کمیسیون نفت را مامور کرد تا تدابیر لازم را برای ملی شدن نفت آماده کند. ۲۰ مارس ۱۹۵۱ نفت ملی میشود و ۳۰ آوریل ۱۹۵۱ شرکت ملی نفت ایران تاسیس میگردد.

حدود يك ماه بعد از ملی شدن نفت و بهنگامی که ملت ایران در حال پایکوبی میباشد، شاهنشاه در ۵ ژوئیه به بیمارستان میروود تا آپاندیسیت خود را عمل کند که با موفقیت انجام میشود.

با ملی شدن نفت مشکلات بسیاری بوجود آمده است. در ماه دسامبر ۱۹۵۱، درآمد کشور پایین آمده و خزانه خلالت خالی است و حقوق کارمندان دولت به تعویق افتاده است. مردم در حال تظاهرات هستند. شاهنشاه، میلیونها ریال از اوراق قرضه ملی خریده است و نیز به نزدیکان خویش توصیه خرید این اوراق را کرده است.

بهنگام وارد شدن به سال ۱۹۵۲، روزی نیست که هواداران و مخالفین مصدق در خیابانها با یکدیگر درگیر نباشند. شاهنشاه در این ایام بحرانی، مردم را به آرامش دعوت میکنند.

مصدق دشمنی خود را به خاندان سلطنتی نشان میدهد و شدیداً میانه شاهنشاه با مصدق بهم خورده است. هرروز کشور بحرانی تر میشود و برای بهبود اوضاع، شاهنشاه میخواهند که ایران را برای مدتی ترك کنند. در تاریخ ۱۶ اوت ۱۹۵۲، اینچنین میشود و شاهنشاه، ایران را بسوی بغداد و سپس رم ترك میکنند. کمونیستها، توده ایها و مصدقیها ایران را بسوی ویرانی و کمونیسم سوق میدهند. سازمان «سیا» برای کنترل اوضاع اقدام به عملیاتی میکند که به شکست می انجامد. در ۱۹ اوت، مردم ایران که متوجه شده اند که ایران بسوی ویرانی میروود، به طرفداری از شاهنشاه خویش به خیابانها میایند و ارازل توده ای و مصدقی را سرکوب میکنند. همزمان، افسرانی که وفادار به پادشاه هستند، به خیابانها میایند. يك قیام ملی رخ داده است و ملت عشق خود را به شاهنشاه، بار دیگر نشان داده اند. ۲۲ اوت همان سال، شاهنشاه به ایران بازمیگردند.

ایران بهنگامی وارد سال ۱۹۵۴ شد، که بسوی ترقی و پیشرفت میرفت. ولی این شادی زیاد طول نکشید چرا که در ۳ نوامبر ۱۹۵۴، برادر شاهنشاه، شاهپور علیرضا، در يك سانحه هوایی کشته میشود.

بزرگترین مانع برای مدرن کردن ایران، ملاکین بودند. شاهنشاه اعتقاد داشتند که فقط تقسیم املاک سلطنتی کافی نیست، هرچند که در سال ۱۹۵۸، ۲۰۰ هزار هکتار زمین بین ۲۵ هزار دهقان تقسیم شده بود. طبق قانون مصوبه مجلس، هر مالک تنها حق داشتن ۴۰۰ تا ۸۰۰ هکتار زمین را از این پس دارد.

حدود ۵ سال پس از ازدواج شاهنشاه و ثریا، هنوز فرزندی بدنیا نیامده است و تداوم پادشاهی نیاز به ولیعهد دارد. به همین دلیل، در ۱۴ مارس ۱۹۵۶، شاهنشاه از ثریا جدا میشوند و ۳ سال بعد، در ۲۱ دسامبر ۱۹۵۹، شاهنشاه با دانشجویی بنام فرح دیبا که در پاریس تحصیل میکرد، ازدواج میکنند. فقط ۱۰ ماه بعد، ۳۱ اکتبر ۱۹۶۰، شاهنشاه و مردم ایران به آرزوی خود میرسند و جانشین او بدنیا میاید؛ شاهزاده رضا پهلوی.

شاهنشاه بارها و بارها عشق و مهر خود را نسبت به کشاورزان زحمتکش ایران نشان داده است، ولی هنوز در دیده ایشان، این اقدامات کم است. بنا بر این، ۱۱ ژانویه ۱۹۶۳، اصلاحات ارضی انجام میشود. در کنگره ملی کشاورزان، شاهنشاه خبر اصلاحات و نیز فراندم را میدهد. از آنجایی که شاهنشاه به اصلاحات بنیادی اعتقاد دارد، او این حرکت را «انقلاب سفید» مینامد.

۲۶ ژانویه ۱۹۶۳، نه فقط مردها، بلکه زنان ایران نیز که بدستور شاهنشاه حق رای گرفته اند، به پای صندوقهای رای میروند و به فراندم دموکراتیک شاهنشاه پاسخ مثبت میدهند. مخالفین این انقلاب، فراندم را تحریم کرده اند. با پاسخ مثبت به این فراندم، اصول شش گانه انقلاب سفید پایه ریزی شد و سپاه دانش، بهداشت و آبادانی بنیانگزاری میشود.

ایران شدیداً بسوی ترقی و توسعه پیش می‌تازد. در تاریخ ۱۲ مارس ۱۹۶۳، به این شادی اضافه میشود، فرحناز بدینیا میاید.

۱۵ سپتامبر ۱۹۶۵، مجلسین شورا و سنا، لقب «آریامهر» را به شاهنشاه اعطا میکنند. این عنوان توسط محمد الفاسی، وزیر فرهنگ و مراکش و رئیس اجرایی «یونسکو» به منظور قدر دانی از خدمات و تلاشهای شاهنشاه برای ایران و جهان ابداع شده است.

دشمنان ایران، با چشمانی پر از وحشت و حسادت به پیشرفتهای ایران به رهبری شاهنشاه آریامهر نگاه میکنند. برای همین تصمیم گرفته شد تا شاهنشاه آریامهر را بقتل برسانند. ۱۰ آوریل ۱۹۶۵، بهنگامی که شاهنشاه در کاخ مرمر از اتومبیل خود پیاده میشود تا به طرف دفترش برود، یکی از سربازان گارد به او تیراندازی میکند. گاردهای دیگر بسوی ضارب که شمس آبادی نام دارد شلیک میکنند و او را از پای درمیآورند. دو تن از سربازان گارد نیز جان میبازند، ولی شاهنشاه آریامهر جان سالم بدر میبرند. عوامل این ترور دستگیر میشوند و دو تن از آنها محکوم به اعدام میشوند که شاهنشاه نه فقط به آن دو، بلکه بتمام آنها، عفو میدهد.

یک سال بعد و بتاريخ ۲۶ آوریل ۱۹۶۶، چهارمین فرزند شاهنشاه آریامهر، شاهزاده علیرضا بدینیا میاید.

شاهنشاه بارها گفته است که «من نمیخواهم بر مثنی مردم گرسنه سلطنت کنم». ۲۶ اکتبر ۱۹۶۷، او میدید که ایران دیگر کشور فقیری نیست و مردمش دیگر گرسنه نیستند و سرزمینش در جامعه جهانی مقام آبرومندی دارد، و اینک زمان آن فرا رسیده که آیین تاجگذاری برپا شود. در ۲۶ اکتبر ۱۹۶۷ میلادی، شاهنشاه به سان پدر، خود تاج را بر سر نهاد و شهبانو فرح پهلوی را برای نخستین بار در تاریخ ۲۵۰۰ ساله ایران، به مقام نایب السلطنه برمیگزیند و تاج بر سر شهبانو میگذارد. تاجگذاری نقطه اوج سلسله پهلوی است.

۲۷ مارس ۱۹۷۰، عضو جدیدی به خانواده سلطنتی اضافه میشود. ملت ایران شاهد يك شادی دیگر هستند. آخرین فرزند شاهنشاه، با بهار و نوروز پا به جهان میگذارد، شاهدخت لیلا.

پیشرفت ایران چشمگیر است. برای محکم کردن ناسیونالیسم ایرانی و نشان دادن هویت ملت ایران، ۱۲ اکتبر ۱۹۷۱، جشنهای ۲۵۰۰ ساله بر پا شد که جهانیان را در حیرت فرو می برد. يك امپراتور، نه شاه، سه شاهزاده فرمانروا، يك سلطان، ده شیخ، سیزده رییس جمهور... میهمانان و گواهان این آیین هستند.

شاهنشاه آریامهر عملاً رهبر اوپک شناخته میشود و این سازمان را جلو میبرد. در ۲۶ دسامبر ۱۹۷۱ در تهران، شاهنشاه بالا رفتن قیمت نفت را به دنیا اطلاع میدهد. شاهنشاه روش خود را تغییر داده است و به جای افزایش حجم تولید از افزایش بها جانبداری میکند.

در آوریل ۱۹۷۴، شاهنشاه از خبر دردناکی آگاه میشوند، او بیمار است. بیماری والدنشتروم یا سرطان غدد لنفاوی. از سرطان نباید نامی برده شود.

برای پیشرفت بیشتر ایران، شاهنشاه قیمت نفت را دو برابر میکند که خواری میشود در چشم انگلیسیها و بویژه آمریکاییها. استعمار برنامه ریزی میکند، هدف سرنگونی شاه است، توطئه ها بر علیه شاهنشاه برهبری آمریکا و انگلستان، آغاز میشود. خمینی برای رهبری فروپاشی نظام شاهنشاهی و ویرانی ایران زمین انتصاب میشود. در سال ۱۹۷۹ میلادی، شورش در ایران براه می افتد، و برای این که خونریزی برپا نشود، شاهنشاه باتفاق شهبانو در ساعت يك و هشت دقیقه بعد از ظهر، ایران را بمقصد مصر ترك میکنند و سپس از مصر به مراکش و بعد به باهاماس، مکزیك، آمریکا، جزیره کنتادورا، پاناما و آنگاه بازگشت به مصر و شهر قاهره.

بیماری شاهنشاه هرروز وخیمتر میشود و او توانایی جسمی خود را از دست داده است. صبح یکشنبه ۲۷ جولای ۱۹۸۰ میلادی حدود ۵ بامداد در بیمارستان معادی قاهره، شاهنشاه برای آخرین بار نفسی عمیق میکشد و بدور از میهن به جان بسته اش به جاودانگی تاریخ ایران میپیوندد.

دو روز بعد، ۲۹ جولای ۱۹۸۰، انور سادات، این ابرمرد بزرگ سرزمین نیل، آیین خاکسپاری با شکوه و بزرگی برای شاهنشاه آریامهر برپا میدارد و کالبد شاهنشاه آریامهر در مسجد الرفاعی قاهره به امانت گذاشته میشود تا در پی آزادی میهن به ایران بازگردانده شود.